

مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی
سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱
تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۱۲/۲
تاریخ اصلاحات: ۱۳۹۲/۳/۲۸
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۶
صص ۱۸ - ۱

مطابقه در نظام کُنایی (ارگتیو) زبان‌های ایرانی: رقابت واژه‌بست و وند^{الف}

*یادگار کریمی

چکیده

این مقاله به تبیین نظری دو الگوی رایج در ساخت کُنایی زبان‌های ایرانی بر پایه برنامه کمینه‌گرا می‌پردازد. در الگوی اول، در بندهای متعدی، فاعل حالت نمای کُنایی / غیرفاعلی و مفعول حالت فاعلی می‌پذیرد. در این الگو فعل متعدی در مطابقه کامل با مفعول قرار دارد. در الگوی دوم، فاعل متعدی حالت نمای کُنایی ندارد بلکه به وسیله یک واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود. در این الگو فعل با مفعول مطابقه ندارد و شکل پیش‌فرض (وند/ شناسه سوم شخص مفرد) می‌پذیرد. لذا در ساخت‌های کُنایی زبان‌های ایرانی، به لحاظ توصیفی، واژه‌بست و وند/ شناسه در توزیع تکمیلی قرار دارند. در این مقاله استدلال خواهد شد که مطابقه فعل با مفعول در الگوی اول حاصل تطابق هسته زمان با مفعول است در حالی که نبود مطابقه در الگوی دوم به دلیل ایجاد تداخل ناقص واژه‌بست در ایجاد تطابق بین هسته زمان و مفعول است. نتیجه این تحلیل گواهی در تایید این ادعای نظری است که اصولاً ساخت‌های منفرد در زبان‌ها برآیند تعامل ساز و کارهای مستقل و عام نظام صوری/ ساختاری این زبان‌هاست.

واژه‌های کلیدی: ساخت کُنایی، مطابقه، تطابق، متعدی، برنامه کمینه‌گرا، حالت ذاتی، حالت ساختاری

۱. مقدمه

غالب زبان‌های ایرانی در نظام مطابقه/ حالت خود از الگوی گسسته کُنایی^۱ بهره می‌برند.^۲ این الگوی گسسته تابعی از زمان دستوری است که خود را در ستاک افعال متبلور می‌کند. به دیگر سخن، الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی زمان-محور می‌باشد: در بندهایی که فعل اصلی از ستاک حال مشتق شده باشد، شاهد الگوی فاعلی-مفعولی هستیم در حالی که در بندهایی که فعل اصلی از ستاک گذشته تشکیل شده است، الگوی کُنایی مشاهده می‌شود.^۳ به لحاظ توصیفی، الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی خود را در دو شکل کلی نمایان می‌سازد: در دسته‌ای از این زبان‌ها، فاعل بند متعدی دارای حالت نمای کُنایی (غیرفاعلی) است و مفعول دارای حالت فاعلی (مستقیم) است.^۴ در این دسته از زبان‌ها، فعل متعدی با مفعول در ارجاع متقابل^۲ است؛ به بیانی دیگر، در این زبان‌ها فعل متعدی با مفعول مطابقه می‌کند و این مطابقه به وسیله وندهای فاعلی (شناسه‌ها) روی فعل نمایان است. نمونه (۱) از تاتی (لردی) بیانگر این شکل از نظام کُنایی است. در مثال (1a) فاعل متعدی در حالت غیرفاعلی و مفعول در حالت فاعلی قرار دارد. شناسه فعل سوم شخص مفرد مؤنث است که حاکی از مطابقه کامل فعل با مفعول سوم شخص مفرد مؤنث^۳ است: در مثال (1b)، فاعل بند لازم، به مانند مفعول بند متعدی، برانگیزاننده مطابقه سوم شخص مفرد مؤنث^۴ بر روی فاعل لازم است.

(1) a. æsb-an	Liva	ˈbɔxward-a
horse-PL.OBL	leaf.F.NOM	ate-3.SG.F
"اسبها برگ را خوردند."		
b. avə	beš(ši)-e	
she.NOM	went-3.SG.F	
"او(مؤنث) رفت."		

شکل دوم تجلی الگویی کُنایی دامنه گسترده‌تری نسبت به شکل اول آن دارد. در این شکل از نظام کُنایی، فاعل بند متعدی دارای شکل مستقیم و بی‌نشان است که به وسیله یک واژه بست غیرفاعلی (کُنایی) مضاعف‌سازی^۳ می‌شود. در این صورت از الگوی کُنایی، فعل در ارجاع متقابل با مفعول نیست بلکه مطابقه بر روی فعل تقریباً همیشه بصورت پیش فرض سوم شخص مفرد است. این صورت از الگوی کُنایی را در نمونه‌ای از گویش دشتی می‌توان مشاهده کرد:

(2). Mæryæm	ketab-æ=š	xeri-∅
Maryam	book-PL=CL.3.SG.OBL	bought-3.SG
"مریم کتابها را خرید."		

¹ - split ergativity

² - cross-reference

³ - (clitic) doubling

از مقایسه این دو شکل از بازنمایی الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی می‌توان به تعمیمی کلی‌تر دست یافت که آن را به صورت (۳) می‌توان صورتبندی کرد:

(۳) در صورت مطابقه فعل با مفعول (توسط وند/ شناسه)، مضاعف‌سازی فاعل به وسیله واژه‌بست وجود ندارد. در حضور واژه‌بست مضاعف‌سازی فاعل (بند متعدی) مطابقه فعل با مفعول وجود ندارد.

خوانش دیگری که بر تعمیم (۳) مترتب است این است که اصولاً در الگوی کُنایی زبان‌های ایرانی واژه‌بست (مضاعف‌سازی فاعل متعدی) و وند (شناسه فاعلی روی فعل) در تقابل هستند. به لحاظ توصیفی، این تعمیم بازگوکننده تنوعی جالب در بازنمون الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی است و این خود می‌تواند سرآغازی برای مطالعات توصیفی / رده‌شناختی در سطح تنوعات خُرد این زبان‌ها باشد. اما به اعتقاد نگارنده، آنچه این تنوع را حائز اهمیت می‌کند، پرداختن به ماهیت آن در افق نگاهی نظام‌مند به ساخت زبان و تعامل مولفه‌های صوری در به دست دادن الگوی موجود است. این مقاله تلاشی نظری است در جهت نشان دادن چگونگی تعامل فرایندهای محاسباتی زبان در ایجاد الگوهای از نظام کُنایی آن‌گونه که از تعمیم (۳) هویدا است.

چهارچوب نظری اتخاذ شده در این مقاله که مبنای تحلیل‌های بعدی قرار خواهد گرفت، صورت‌های متأخر برنامه کمینه‌گرای ملحوظ در آثار چامسکی (۲۰۰۰؛ ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۸) است. در این مقاله به‌طور مشخص نشان داده خواهد شد که واژه‌بست مضاعف‌سازی فاعل بند متعدی، برخلاف آنچه که در ادبیات توصیفی مربوط به الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی از آن تحت عنوان مطابقه یاد می‌شود، عنصر مطابقه نیست بلکه بازنمون حالت کُنایی (غیرفاعلی) فاعل بند متعدی است. با پیروی از نظر کریمی (۱۳۸۸؛ ۲۰۱۳) مبنی بر غیرمفعولی بودن فعل‌های کُنایی (گذشته متعدی)، استدلال خواهد شد که مطابقه فعل با مفعول در ساخت کُنایی، اصولاً حاصل تطابق هسته زمان / تصریف با گروه اسمی مفعول است. آنچه در نهایت تقابل واژه‌بست و وند را در ساخت کُنایی زبان‌های ایرانی رقم می‌زند ماهیت عنصر تداخل‌کننده در ایجاد رابطه تطابق بین هسته زمان و گروه اسمی مفعول است. در زبان‌هایی که حالت کُنایی بر روی فاعل متجلی است، به‌هنگام حرکت فاعل به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان ردی باقی می‌ماند که بر اساس مفروضات نظری، رابطه تطابق بین هسته زمان و مفعول را مختل نمی‌کند و در نتیجه مطابقه هسته زمان و مفعول به صورت کامل برقرار است که خود را بصورت وند فاعلی (شناسه) روی فعل نشان می‌دهد. این در حالیست که در زبان‌هایی که حالت کُنایی فاعل بند متعدی را به صورت واژه‌بست مضاعف‌سازی نشان می‌دهند، در جایگاه رد فاعل حرکت کرده، به مشخص‌گر گروه زمان، واژه‌بست مانعی برای ایجاد رابطه تطابق بین هسته زمان و مفعول محسوب می‌شود، لذا در این الگو فعل با مفعول مطابقه نمی‌کند و فعل صورت پیش‌فرض (وند سوم شخص مفرد) را به خود می‌گیرد. نتیجه این‌که، تعامل ساز و کارهای مستقل اشتقاق در برنامه کمینه‌گرا و ویژگی‌های زبان ویژه حالت‌نمایی در زبان‌های ایرانی تبیینی مناسب از تعمیم (۳) را به دست می‌دهد.

در بخش ۲ مروری بر ویژگی‌های توصیفی ساخت کُنایی در زبان‌های ایرانی ارائه می‌گردد و این خود اساس تحلیل نظری را شکل می‌دهد. در بخش ۳ مختصری از ساز و کارهای مفروض در برنامه کمینه‌گرا معرفی می‌شود و در افق این چهارچوب نظری، تحلیل داده‌ها در بخش ۴ صورت می‌گیرد. بخش ۵ به بیان نتایج تحلیل اختصاص می‌یابد.

۲. ویژگی‌های توصیفی ساخت کُنایی در زبان‌های ایرانی

در این بخش به ارائه ویژگی‌های توصیفی الگوی کُنایی آن‌گونه که در زبان‌های ایرانی متجلی است پرداخته می‌شود. از آنجا که، فارغ از پاره‌ای از ناهمگنی‌های نشان‌دار دستوری، الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی خود را در دو صورت نشان می‌دهد لذا هر صورت از الگوی کُنایی در یک زیربخش جداگانه معرفی می‌شود.

۱-۲. مطابقت فعل با مفعول: حضور وند

در دسته‌ای از زبان‌های ایرانی، الگوی کُنایی در زمان گذشته به‌وسیله حالت نمایی کُنایی بر روی فاعل متعدی و حالت فاعلی بر روی مفعول نمایان می‌شود. در این الگو فعل به‌صورت کامل (در مشخصه‌های شخص، شمار و جنس) با مفعول مطابقت می‌کند. نمونه‌های زیر این الگو را در بند متعدی گذشته به ترتیب در کردی شمالی (گرمانجی)، تاتی کرینی و بلوچی نشان می‌دهند:

4) a. mən	tu	dit-i ^č
I.OBL	you.NOM	saw-1.SG
	"من تو را دیدم."	
b. amædə	mal-ə	bəbard-in(d)
Ahmad.OB	cattle-PL.NOM	took-3.PL
	"احمد دامها را برد."	
c. ĵinik-a	bæčik	ĵæt-a
girl-OBL	boys.NOM	saw-3.PL
	"دختر بچه‌ها را دید."	

در این دسته، کردی شمالی (گرمانجی)، بلوچی، تاتی لردی، تاتی کرینی و تا حدودی تاتی کجلی قرار دارند. همانگونه که از نمونه‌های (4a-c) پیداست، حالت کُنایی بر روی فاعل متعدی به‌صورت حالت نمای کُنایی (غیرفاعلی) ظاهر می‌شود. مفعول در حالت فاعلی (مستقیم/بی‌نشان) است. فعل متعدی در مطابقت کامل با مفعول قرار دارد. آنچه از آن تحت عنوان الگوی کُنایی یاد می‌شود، این واقعیت توصیفی است که در بندهای گذشته لازم و متعدی، فاعل لازم و مفعول بند متعدی نسبت به حالت نمایی و یا مطابقت رفتار یکسانی دارند. نمونه‌ها زیر رفتار فاعل بند لازم را به ترتیب در زبان‌های کردی شمالی، تاتی کرینی و بلوچی نشان می‌دهند:

5) a. tu	bæ pəlīkan	čuy-i
went-2.SG	you.NOM to stairs	went-2.SG
	"تو از پله‌ها بالا رفتی."	
bamæy-ənd	b. gavə	
came-3.PL	cows.NOM	
	"گاوها آمدند."	
šut-e	c. m	
we.NOM	went-3.PL	
	"ما رفتیم."	

مثالهای بالا نشان می‌دهند که فاعل بند لازم همانند مفعول بند متعدی دارای حالت فاعلی (بی‌نشان / مستقیم) است و همچنین توانایی انگیزش مطابقه را به‌صورت کامل بر روی فعل لازم دارد. الگوی کُنایی در این دسته از زبان‌ها بخش اول تعمیم (۳) را بدین مضمون نمایان می‌سازد که در صورت حضور وند مطابقه (شناسه) فعل با مفعول، فاعل کُنایی نمی‌تواند به‌وسیله واژه‌بست مضاعف‌سازی شود بلکه حالت کُنایی به‌وسیله حالت نمای کُنایی بر روی فاعل متجلی است. در زیربخش بعد به توصیف بخش دوم تعمیم (۳) پرداخته می‌شود.

۲-۲. عدم مطابقه فعل با مفعول: حضور واژه‌بست

نظام کُنایی در دسته‌ای دیگر از زبان‌های ایرانی همچون دشتی، لارستانی، کردی مرکزی (سورانی)، تاتی دروی، تاتی کهلی و تاتی گیلوانی صورتی متفاوت دارد. بخش دوم تعمیم (۳) ناظر بر این الگو است. نمونه‌های زیر بند متعدی گذشته را، به ترتیب، در دشتی، کردی مرکزی (سورانی) و لارستانی نشان می‌دهد:

6). a. Mæryæm Maryam	ketaba=š books=CL.3.SG.OBL "مریم کتابها را خرید."	xer-Ø bough-3.SG
b. kurækan children	to=yan you=CL.3.PL.OBL "بچه‌ها تو را دیدند."	di-Ø saw-3.SG
em he	to oš=bord you CL.2.SG.OBL=took.3.SG "او تو را برد."	

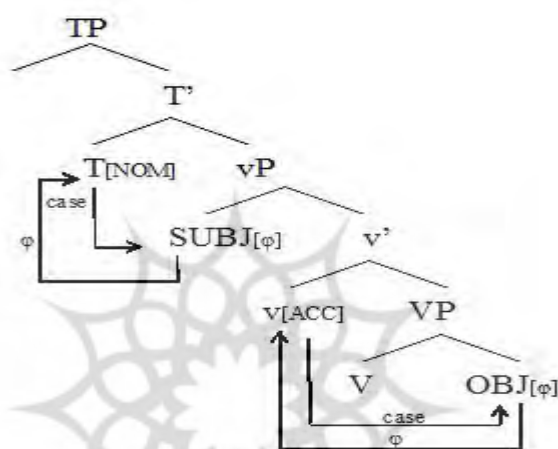
در این الگو، فاعل بند متعدی در حالت بی‌نشان قرار دارد و هیچگونه تمایز ساختوازی را نشان نمی‌دهد. این فاعل به‌صورت اجباری با یک واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود که در غالب موارد مفعول را به عنوان میزبان ساختوازی خود انتخاب می‌کند (در خصوص توزیع و میزبان‌گزینی واژه‌بست‌ها در ساخت کُنایی ر.ک: به کریمی، ۲۰۱۰). مفعول در این الگو در حالت فاعلی (بی‌نشان) قرار دارد اما چنانچه از مثالها پیداست با فعل وارد مطابقه نمی‌شود. به بیانی دیگر، آنجا که فاعل متعدی به‌وسیله واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود، فعل با مفعول مطابقه نمی‌کند بلکه همیشه دارای شناسه پیش‌فرض (سوم شخص مفرد) است. البته باید خاطر نشان کرد که این صورت دستوری هنوز ویژگی‌های ساخت کُنایی را دارد بدین مضمون که مفعول بند متعدی و فاعل بند لازم دارای رفتار مشابه هستند و این شباهت رفتاری در حالت فاعلی (بی‌نشان) بر روی این دو گروه اسمی هویداست. در طرفی دیگر، فاعل بند متعدی با مضاعف شدن توسط واژه‌بست غیرفاعلی خود را از آن دو متمایز می‌کند.

حال این پرسش وجود دارد که اصولاً چرا تنوع مشاهده شده در بازنمایی الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی (تعمیم ۳) وجود دارد. اگر به قرابت جغرافیایی این زبان‌ها نگرسته شود این نکته محرز می‌گردد که تنوع در الگوی کُنایی از نوع خُرد است و لذا پارامتر(هایی) که این تنوعات را موجب می‌شوند، باید در ساز و کارهای صوری این زبان‌ها

نهفته باشند. در بخش ۳ ساز و کارهای مرتبط در برنامه کمینه‌گرا معرفی و در بخش ۴ تحلیل داده‌ها و نهایتاً تبیین تعمیم (۳) ارائه می‌شود.

۳. مطابقه و حالت در برنامه کمینه‌گرا

در برنامه کمینه‌گرا، حالت و مطابقه دو روی یک سکه محسوب می‌شوند (چامسکی، ۲۰۰۰). به هنگام برقراری رابطه تطابق^۴ بین یک هسته و یک گروه اسمی، مشخصه‌های فای^۵ (شخص / شمار / جنس) گروه اسمی مشخصه‌های متناظر را روی هسته ارزش‌گذاری می‌کنند و در مقابل هسته حالت گروه اسمی را ارزش‌گذاری می‌کند. نمودار زیر شمای ساده نحوه برقراری تطابق و حالت‌نمایی را در نظام فاعلی-مفعولی نشان می‌دهد:



نمودار (۱) تطابق و حالت‌نمایی در برنامه کمینه‌گرا

این واقعیت توصیفی که گروه اسمی فاعل حالت فاعلی خود را صرفاً در بندهای زماندار دریافت می‌کند در برنامه کمینه‌گرا توسط رابطه تطابق بین هسته زمان و گروه اسمی فاعل لحاظ گردیده است. هسته زمان قابلیت اعطای حالت فاعلی را به اولین گروه اسمی تحت تسلط سازه‌ای^۴ خود دارد (که معمولاً فاعل است). از طرفی هسته زمان برای ایجاد مطابقه دسته‌ای از مشخصات فای (شخص / شمار / جنس) دارد که باید توسط نزدیکترین گروه اسمی ارزش‌گذاری شوند. در رابطه تطابق بین هسته زمان و فاعل، مشخصات فای فاعل جفت‌های متناظر خود را روی هسته زمان ارزش‌گذاری می‌کنند (که به صورت وند (شناسه) مطابقه‌ای متجلی می‌شود) و در مقابل هسته زمان به فاعل حالت فاعلی اعطا می‌کند. این گونه حالت بخشی صرفاً حساس به روابط ساختاری می‌باشد (چامسکی، ۲۰۰۰).

حالت مفعولی نیز توسط هسته فعلی پوسته‌ای به اولین سازه اسمی تحت تسلط سازه‌ای (که همان مفعول می‌باشد) اعطا است. در مقابل، مشخصه‌های فای گروه اسمی مفعول مشخصه‌های متناظر خود روی هسته فعلی پوسته‌ای را ارزش‌گذاری می‌کنند. در زبان‌هایی، همچون مجاری و امهری^۵، که فعل همزمان هم با فاعل و هم با مفعول مطابقه

^۴ - c-command

^۵ - Amharic

می‌کند، مطابقه فعل - مفعول همانند مطابقه فعل - فاعل با وند نشان داده می‌شود (کرامر، زیرچاپ؛ بیکر، ۲۰۱۲). نمونه زیر از زبان امهری ارجاع متقابل (ساختواژی) فعل با فاعل و مفعول را نشان می‌دهد (کرامر، زیرچاپ):

(7). almaz tamæri-w-ən ayy-ačč-əw
 Almaz.F student-DEF.M-ACC see-3FS.S-3MS.O
 'Almaz saw the (male) student.'

آن‌گونه که از سازوکار حالت بخشی و مطابقه در برنامه کمینه‌گرا پیداست، حالت فاعلی و حالت مفعولی صرفاً حالت‌های ساختاری هستند. این بدان معناست که هسته زمان که مسئول اعطای حالت فاعلی است، نسبت به ویژگی‌های معنایی / آوایی گروه اسمی که بدان حالت اعطا می‌کند، بی‌اعتناست. همان‌گونه که ذکر شد هسته زمان، حالت فاعلی خود را به نزدیکترین گروه اسمی خود اعطا می‌کند. کیفیت "نزدیکترین" ناظر بر "اولین گروه اسمی تحت تسلط سازه‌ای" است. بنابراین اولین گروه اسمی که تحت تسلط سازه‌ای هسته زمان است نمی‌تواند همیشه فاعل باشد و گاهی می‌تواند مفعول باشد (در ساخت مجهول که در آن جایگاه فاعل فرافکننده نشده است).

نکته قابل ملاحظه دیگر در مورد حالت بخشی و مطابقه این است که تسلط سازه‌ای تنها شرط اعطای حالت نیست بلکه شرط فعال بودن^۶ نیز در این میان نقش بسزایی بازی می‌کند. چنان که گفته شد یک هسته زمانی حالت به یک گروه اسمی اعطا می‌کند که آن گروه اسمی نیز بتواند مشخصه‌های فای آن هسته را ارزش گذاری کند. پیش‌فرض این رابطه این است که هم هسته زمان و هم گروه اسمی هر دو محتاج به نوعی اقناع شدن هستند (چامسکی، ۲۰۰۰؛ ۲۰۰۱). هسته زمان نیاز دارد که مشخصه‌های فای خود را ارزش گذاری کند و از طرفی گروه اسمی احتیاج دارد که حالت دریافت کند. هر عنصری که در فرآیند اشتقاق نیازمند اقناع شدن باشد فعال محسوب می‌شود. با مفروض پنداشتن ملاحظات نظری فوق، در بخش بعد به تحلیل داده‌ها پرداخته می‌شود.

۴. مطابقه و حالت نمایی در الگوی کُنایی

نظام کُنایی در زبان‌های ایرانی تابع دو الگوی دستوری است. در زیر بخش ۴-۱ نخست به تبیین مطابقه و حالت نمایی در الگویی پرداخته می‌شود که در آن حالت نمای کُنایی بر روی سازه فاعل متجلی است و فعل در مطابقه کامل با مفعول است. سپس در زیربخش ۴-۲ به بررسی الگویی پرداخته می‌شود که در آن فاعل توسط یک واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود و مطابقه بین فعل و مفعول برقرار نیست.

۴-۱. عدم تداخل در تطابق

در دسته‌ای از زبان‌های کُنایی فعل متعدی با مفعول مطابقت می‌کند و این مطابقت توسط وند (شناسه) روی فعل تجلی می‌یابد. در این الگو حالت کُنایی بر روی گروه اسمی فاعل نمایان است. برای تبیین این الگو نخست به توضیح حالت نمایی و ماهیت فعل کُنایی (متعدی گذشته) در این زبان‌ها پرداخته می‌شود.

داده‌های موجود نشان می‌دهند که در این دسته از زبان‌ها دو حالت فاعلی (مستقیم) و غیرفاعلی (غیرمستقیم) به صورت تمایزات ساختارزی روی ضمائر و گروه‌های اسمی ظاهر می‌گردند. به بیانی دیگر، ضمائر و اسم‌ها در این زبان‌ها برای دو حالت فاعلی و غیرفاعلی نشان‌های تصریفی دریافت می‌کنند. به همین سبب است که فاعل بند متعدی در ساخت کُنایی در این زبان‌ها، در شکل غیرفاعلی آن ظاهر می‌گردد.

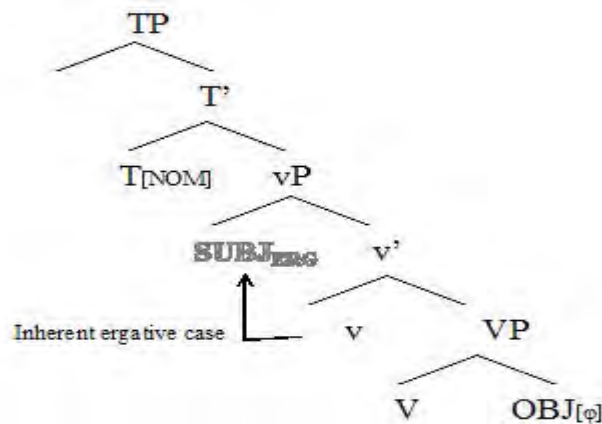
حالت غیرفاعلی یا همان کُنایی بر روی فاعل متعدی مختص به بافتی خاص است بدین مضمون که حالت غیرفاعلی تنها هنگامی بر روی یک گروه اسمی فاعل تجلی می‌یابد که آن فاعل توسط فعل متعدی گذشته انتخاب شده باشد. بنابراین حالت مذکور وابسته به نوع خاصی از فعل است که فاعل نقش موضوع بیرونی آن فعل را داشته باشد. این نوع حالت بخشی، به حالت بخشی ذاتی^۷ معروف است (چامسکی، ۱۹۸۶). در تقابل با حالت بخشی ساختاری که صرفاً مقید به بافت ساختاری بین یک گروه اسمی و اعطا کننده حالت است، حالت بخشی ذاتی مشروط به دریافت نقش تتای خاص توسط گروه اسمی از جانب اعطا کننده حالت است. ذکر این نکته مهم است که حالت کُنایی مشروط به دریافت نقش تتای بیرونی از جانب فعل متعدی گذشته توسط گروه اسمی فاعل است. این صورت از حالت بخشی در تقابل با حالت بخشی فاعلی بر روی فاعل در بندهای زمان حال قرار می‌گیرد. در بندهای زمان حال (غیر کُنایی)، فاعل لازم و فاعل متعدی حالت ساختاری فاعلی را از هسته زمان دریافت می‌کنند زیر فعل‌های زمان حال هیچ‌گونه تمایز یا شرط خاصی را نسبت به مقوله حالت بخشی از خود نشان نمی‌دهند. در مقابل، حالت کُنایی حالتی ذاتی است که توسط هسته فعلی ساخت گذشته متعدی اعطا می‌شود (آلدريج، ۲۰۰۸؛ ماهاجان، ۱۹۹۴؛ لیگات، ۲۰۰۸؛ کریمی، ۲۰۱۰؛ وولفورد، ۲۰۰۶).

در نحو زایشی، یکی از تفاوت‌های فعل متعدی و فعل لازم، قابلیت اعطای حالت مفعولی به گروه اسمی مفعول توسط فعل متعدی است. به بیانی دیگر، فعل متعدی به گروه اسمی متمم خود حالت ساختاری مفعولی اعطا می‌کند. در ساخت‌های متعدی گذشته (کُنایی) در زبان‌های ایرانی مشاهده می‌شود که گروه اسمی مفعول (همانند فاعل لازم) بر خلاف انتظار، حالت فاعلی دریافت می‌کند. حالت نمایی فاعلی (مستقیم/بی‌نشان) بر روی گروه اسمی مفعول در ساخت گذشته متعدی متضمن دو نکته نظری است. نخست آنکه اگر گروه اسمی مفعول حالت فاعلی داشته باشد، این نکته استنتاج می‌شود که فعل متعدی گذشته، در تقابل با فعل متعدی حال، توانایی اعطای حالت مفعولی را به مفعول ندارد.^۸ به دیگر سخن، فعل متعدی گذشته (کُنایی) یک فعل غیرمفعولی^۸ است (کریمی، ۱۳۸۸؛ ۲۰۱۰؛ هلمبرگ و اُدن، ۲۰۰۴). نکته دوم اینکه، حالت فاعلی توسط هسته زمان (در جملات زماندار) اعطا می‌شود. این بدان

7 - inherent case

8 - unaccusative

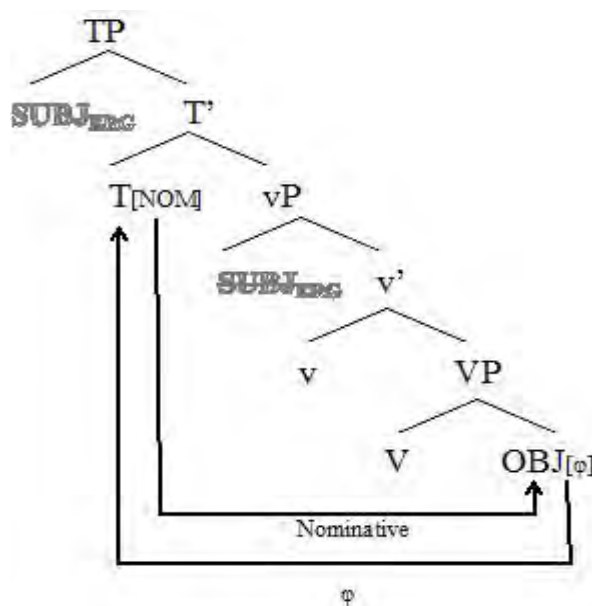
معناست که گروه اسمی مفعول، در حضور فعل متعدی غیرمفعولی، حالت خود را از راه دور توسط هسته زمان بازبینی می‌کند. اشتقاق بند متعدی گذشته (کُنایی) در این دسته از زبان‌ها به صورت نمودار زیر است:



نمودار (۲) اعطای حالت ذاتی کُنایی به فاعل

در این مرحله از اشتقاق بند متعدی گذشته (کُنایی)، فعل متعدی با مفعول ادغام و سپس گروه فعلی پوسته‌ای، اشتقاق را گسترده‌تر می‌کند. از آنجاکه فعل پوسته‌ای در ساخت کُنایی غیرمفعولی است، مفعول نمی‌تواند از آن حالت مفعولی دریافت کند. در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای موضوع بیرونی (فاعل) ادغام می‌شود. همان‌گونه که ذکر آن رفت، حالت کُنایی حالتی ذاتی است که توسط هسته فعل پوسته‌ای متعدی گذشته به موضوع بیرونی اعطا می‌شود؛ بنابراین به‌هنگام ادغام در جایگاه مشخص‌گر، فاعل حالت ذاتی خود را دریافت می‌کند. از آنجاکه گروه اسمی فاعل مشخصه حالت خود را اقناع کرده است، به حالت غیرفعال در می‌آید و لذا توانایی وارد شدن به محاسبات بالاتر را ندارد. بعد از این مرحله، هسته زمان وارد اشتقاق می‌شود. هسته زمان فعال است زیرا دسته‌ای از مشخصات فای دارد که هنوز ارزش‌گذاری نشده‌اند و از طرفی خود اعطاکننده حالت فاعلی است. جایگاه مشخص‌گر گروه زمان جایگاه فاعل دستوری است لذا برای اقناع اصل فرافکنی گسترده^۹، فاعل کُنایی به آن جایگاه حرکت می‌کند و در جایگاه اصلی خود کپی غیرفعالی بجا می‌گذارد. این مرحله از اشتقاق در نمودار زیر نشان داده شده است:

^۹ - Extended Projection Principle (EPP)



نمودار ۳) اعطای حالت فاعلی به مفعول

هسته زمان برای ارزش گذاری مشخصه‌های فای (مطابقه) در حوزه تحت تسلط سازه‌ای خود در جستجوی یک گروه اسمی فعال است (گروه اسمی که هنوز مشخصه حالت آن نیازمند ارزش گذاری باشد). گروه اسمی فاعل از قبل حالت ذاتی خود را دریافت کرده، غیرفعال شده و به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان حرکت کرده است. بنابراین در حوزه تحت تسلط سازه‌ای هسته زمان فقط یک گروه اسمی باقی می‌ماند که هنوز فعال باشد و آن گروه اسمی مفعول است. در نتیجه ایجاد تطابق بین هسته زمان و گروه اسمی مفعول، هسته زمان مشخصه‌های فای (مطابقه) خود را با جفت‌های متناظر روی مفعول ارزش گذاری می‌کند و در مقابل به مفعول حالت فاعلی می‌دهد. به این سبب است که در این دسته از زبان‌های کنایی مطابقه کامل فعل - مفعول وجود دارد و مفعول حالت فاعلی پذیرفته است.

آنچه حائز اهمیت است نقش کپی فاعل در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای است. فاعل ارتقا یافته با کپی آن تشکیل یک زنجیره موضوعی^{۱۰} می‌دهد. داده‌های زبان‌های متفاوت نشان داده است که دنباله یک زنجیره موضوعی (همان کپی یا رد) در ایجاد رابطه تطابق بین یک هسته و یک گروه اسمی دیگر تداخل نمی‌کند (چامسکی، ۲۰۰۰). به بیانی عینی‌تر، دنباله (رد یا کپی) فاعل در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای، در برقراری ارتباط هسته زمان و گروه اسمی مفعول، ایجاد اختلال نمی‌کند و بنابراین تطابق کامل برقرار می‌شود. در نهایت، نمود آوایی تطابق هسته زمان با مفعول توسط وند (شناسه) بر روی فعل گذشته متعدی (کنایی) متجلی می‌شود.

۴-۲. تداخل در تطابق

قسمت دوم تعمیم (۳) این واقعیت تجربی را بازتاب می‌دهد که در حضور واژه بست مضاعف‌ساز فاعل، مطابقه فعل و مفعول وجود ندارد. با در نظر گرفتن اینکه مطابقه فعلی توسط وند (شناسه) نمایانده می‌شود، می‌توان این بخش از تعمیم را تقابل واژه بست با وند قلمداد کرد. حال پرسش این است که این الگو از نظام کُنایی چگونه در زبان‌های ایرانی ظاهر گشته است و شیوه اشتقاق آن، در تقابل با الگوی اول (رجوع شود به بخش ۴-۱)، چگونه است. برای پرداختن به این مسئله، لازم است که اندکی در مورد شیوه حالت‌نمایی در این دسته از زبان‌ها سخن به میان آورده شود. اعتقاد نگارنده بر این است که از میان رفتن تمایز ساختواژی حالت‌های فاعلی و غیرفاعلی در این زبان‌ها از یک سو و تمایل غالب این زبان‌ها به حفظ نظام کُنایی از سوی دیگر، ناگزیر صورتی دستوری را رقم زده است که با الگوی کُنایی دسته اول از زبان‌ها متفاوت است.

مطالعه نظام ضمیری و اسمی زبانهای مضاعف‌ساز فاعلی در ساخت کُنایی نشان می‌دهد که در گذار تاریخی این زبان‌ها از رده تصریفی به رده تحلیلی، اسم و ضمیر تمایز ساختواژی را برای حالت نمایی فاعلی و غیرفاعلی از دست داده‌اند و یا در حال از دست دادن هستند. برای نمونه، کردی شمالی (کُرمانجی) که زبانی از دسته اول است دارای ۱۲ صورت (۶ صورت فاعلی و ۶ صورت غیرفاعلی) ضمیر شخصی است (جدول ۱)؛ این در حالی است که کردی مرکزی (سورانی) که از دسته دوم است صرفاً از ۶ صورت ثابت (هم برای حالت نمایی فاعلی و هم غیرفاعلی) استفاده می‌کند (جدول ۲):

جدول ۱) ضمایر شخصی در کردی شمالی

شمار شخص	مفرد		جمع	
	فاعلی	غیرفاعلی	فاعلی	غیرفاعلی
اول شخص	Mən	Ez	æm	Mæ
دوم شخص	Tu	Tæ	Hun	Wæ
سوم شخص	æw	We/Wi	æw	Wan

جدول ۲) ضمایر شخصی در کردی مرکزی

شمار شخص	مفرد	جمع
	فاعلی / غیرفاعلی	فاعلی / غیرفاعلی
اول شخص	Mən	Emæ
دوم شخص	To	Ewæ
سوم شخص	æw	æwan

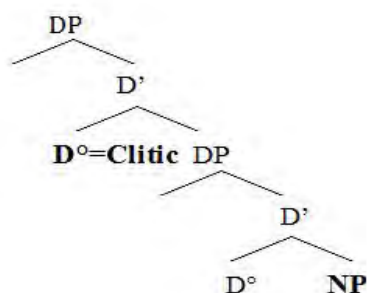
حال با از میان رفتن تمایز ساختواژی حالت نمایی فاعلی و غیرفاعلی در زبان‌هایی همچون کردی مرکزی (سورانی)، دشتی و لارستانی، نظام مطابقه/ حالت این زبان‌ها برای حفظ نظام کُنایی با چالش متمایز نمودن فاعل متعدی (در

تقابل با فاعل لازم و مفعول متعدی) روبرو می‌شود. برای جبران این نقیصه در نظام حالت نمایی، می‌توان یک راهبرد جبرانی متصور بود و آن استفاده از عناصری است که هنوز حالت نمایی غیرفاعلی در آن‌ها قابل تعریف است. در حالی که در نظام این زبان‌ها برای نشان دادن مطابقه با گروه اسمی فاعلی از وندها (شناسه‌ها) استفاده می‌شود، واژه بست‌ها در جایگاه‌های دستوری غیرفاعلی (همچون مفعول مستقیم، مفعول غیرمستقیم و مالکیت) ایفای نقش می‌کنند. بنابراین بهینه‌ترین گزینه برای جبران خلاء حالت نمایی بر روی فاعل متعدی (کُنایی)، مضاعف‌سازی آن با یک واژه بست غیرفاعلی است. استفاده از این گزینه به لحاظ اقتصاد درون-نظامی ساده‌ترین گزینه است.

با وارد شدن فرآیند مضاعف‌سازی در این زبان‌ها، نظام کُنایی همچنان محفوظ می‌ماند زیرا از سویی فاعل بند لازم و مفعول بند متعدی هنوز از حالت فاعلی (مستقیم/بی‌نشان) برخوردارند در حالی که فاعل متعدی خود را از آن دو، نه با حالت نمایی غیرفاعلی، بلکه با مضاعف‌سازی غیرفاعلی متمایز می‌کند. به بیانی دیگر، هنوز نظام کُنایی برقرار است اما ابزارهای متمایز کردن گروه‌های اسمی تغییر کرده است.

این یک واقعیت مفروض در تحلیل هر نظامی است که هرگونه تغییر در ارزش یا جایگاه یک عضو تبعاتی برای کل نظام به دنبال خواهد داشت. نکته قابل توجه در این بحث آن است که تغییر در ابزار متمایز ساختن فاعل متعدی دقیقاً همان مؤلفه‌ای است که باعث ایجاد اختلال در مطابقه فعل با مفعول در این زبان‌ها شده است (تعمیم ۳). قبل از وارد شدن به بحث چگونگی اشتقاق این الگو از نظام کُنایی، ضروری است که توضیحاتی در مورد جایگاه واژه بست در ساخت‌های مضاعف شده ارائه گردد. در پرتو این توضیحات محرز می‌گردد که چگونه مضاعف‌سازی فاعل متعدی توسط واژه بست باعث اختلال در مطابقه فعل با مفعول می‌شود.

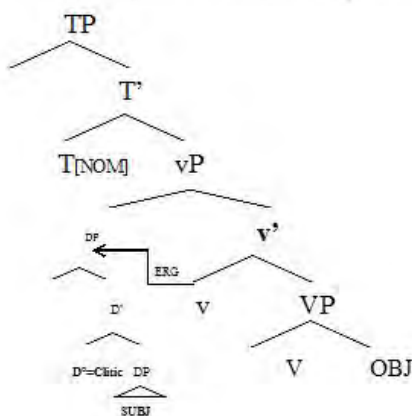
ساخت‌های مضاعف شده که در آن‌ها یک گروه اسمی الزاماً توسط یک واژه بست مضاعف‌سازی می‌شود، خاص زبان‌های کُنایی ایرانی نیست بلکه موارد مشابه در زبان‌های دیگر از جمله اسپانیایی و رومانیایی و به درجات کمتر در فرانسوی، ایتالیایی و یونانی موجود است (آناگنوستوپولو، ۲۰۰۶؛ یوری اگرکا، ۱۹۹۵؛ سونر، ۱۹۸۸؛ پرمینگر، ۲۰۰۹). در آثار زایشی، تحلیل استانده واژه بست مضاعف‌ساز گروه اسمی به فرضیه گروه حرف تعریف بزرگ^{۱۱} معروف است (یوری اگرکا، ۱۹۹۵). اگر چه صورت‌های متفاوتی از این فرضیه پیشنهاد شده است اما تصویر کلی این فرضیه به این صورت است که واژه بست مضاعف‌ساز هسته یک گروه حرف تعریف است که خود گروه حرف تعریف دیگری را (که شامل گروه اسمی مضاعف شده است) به عنوان متمم می‌پذیرد:



نمودار ۴) گروه حرف تعریف بزرگ

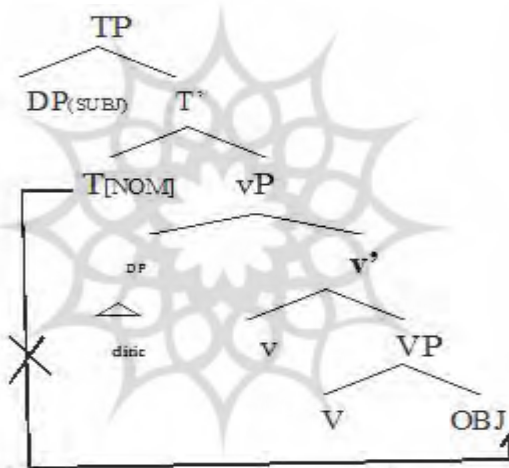
ساختار پیشنهادی فوق متضمن نکاتی در مورد ویژگی‌های ساخت‌های مضاعف شده است. واژه بست مضاعف‌ساز همواره در مشخصه‌های فای (شخص / شمار / جنس) با گروه اسمی مضاعف شده در مطابقت کامل است. در این ساختار، هسته حرف تعریف بالاتر مشخصه‌های فای ارزش گذاری نشده‌ای دارد که باید ارزش گذاری شوند. گروه اسمی مضاعف شده که در گروه اسمی متمم هسته حرف تعریف پایین‌تر وارد اشتقاق می‌شود. با هسته حرف تعریف بالاتر (همان واژه بست) وارد تطابق شده و مشخصه‌های فای واژه بست را ارزش گذاری می‌کند. در مقابل، هسته حرف تعریف بالا (واژه بست) حالت خود را به گروه اسمی اعطا می‌کند. بنابراین این انتقال حالت، توسط رابطه تطابق، موجب می‌شود که حالت گروه اسمی همانی باشد که واژه بست (هسته حرف تعریف) به آن اعطا کرده است. تجلی آوایی این حالت روی واژه بست ظاهر می‌گردد زیرا واژه بست و گروه اسمی تشکیل یک زنجیره می‌دهد و این هسته (سر) یک زنجیره است که حالت نمایی را به‌عهده می‌گیرد.^۱

با این مفروضات، اکنون، ابزارهای لازم برای تحلیل نظام کُنایی در دسته دوم از زبان‌های مورد بحث مهیا است. به اعتقاد نگارنده اشتقاق ساخت کُنایی (متعدی گذشته) در این دسته از زبان‌ها تقریباً همانند اشتقاق آن در زبان‌های دسته اول است با این تفاوت که فاعل بند متعدی در این زبان‌ها نه یک گروه حرف تعریف بلکه یک گروه حرف تعریف بزرگ است. به بیانی دیگر تنها وجه متمایز کننده اشتقاق ساخت کُنایی در این دو دسته از زبان‌های ایرانی، مربوط به ماهیت نحوی فاعل متعدی است. نمودار زیر اشتقاق ساخت کُنایی را در این دسته از زبان‌ها، تا مرحله قبل از حرکت فاعل نشان می‌دهد.



نمودار ۵) فراقنی فاعل کُنایی بصورت گروه حرف تعریف بزرگ

همان‌گونه که از نمودار (۵) پیداست، اشتقاق در مرحله‌ای که هنوز فاعل متعدی به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان حرکت نکرده، شبیه اشتقاق نمودار(۲) در زبان‌های دسته اول است. تفاوت عمده در نحوه ادغام فاعل متعدی است. همان‌طور که ذکر آن رفت، سازه‌های مضاعف شده به‌صورت گروه حرف تعریف بزرگ وارد اشتقاق می‌شوند و از آنجاکه در ساخت کُنایی این دسته از زبان‌ها فاعل متعدی به‌وسیله واژه بست غیرفاعلی مضاعف سازی می‌شود لذا فاعل متعدی به صورت گروه حرف تعریف بزرگ در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی (پوسته‌ای) قرار می‌گیرد. فعل متعدی همچنان به‌عنوان یک فعل کُنایی حالت ذاتی کُنایی / غیرفاعلی به فاعل اعطا می‌کند. از آنجاکه فاعل به‌صورت گروه حرف تعریف بزرگ است و واژه بست هسته این گروه را تشکیل می‌دهد بنابراین این واژه بست است که حالت کُنایی / غیرفاعلی دریافت می‌کند. سپس در نتیجه تطابق واژه بست با هسته گروه اسمی مضاعف شده، حالت کُنایی به‌صورت تراوش^{۱۲} به آن اعطا می‌شود. بدین‌گونه زنجیره واژه بست- گروه اسمی حالت کُنایی / غیرفاعلی دریافت می‌کند اگرچه نمود آوایی آن تنها بر روی واژه بست مشهود است. نمودار(۶) اشتقاق را بعد از حرکت فاعل به جایگاه نهایی نشان می‌دهد:



نمودار (۶) تداخل ناقص واژه بست

بخش اول تعمیم (۳) ناظر بر این الگوی توصیفی است که واژه بست و وند (شناسه) در ساخت کُنایی این دسته از زبان‌ها در توزیع تکمیلی هستند. تحلیل ارائه شده، این تعمیم توصیفی را این‌گونه تبیین می‌کند که در این ساخت‌ها مشاهده می‌کنیم که گروه اسمی فاعل در جایگاه فاعل قرار دارد و این دال بر این است که گروه اسمی فاعل (به بیانی گروه حرف تعریف کوچکتر) برای اقناع اصل فراقنی گسترده به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان حرکت می‌کند. در اشتقاق کُنایی دسته اول از زبان‌ها، با حرکت فاعل به سمت مشخص‌گر گروه زمان، صرفاً یک رد/ کپی از آن باقی می‌ماند و این رد نیز برای مطابقت هسته زمان با گروه اسمی دورتر (مفعول) ایجاد تداخل نمی‌کند. اما در این اشتقاق، با حرکت گروه حرف تعریف کوچکتر (فاعل) به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان، نه یک رد/ کپی (فاقد نمود آوایی) بلکه واژه بست غیرفاعلی با مشخصه‌های ارزش گذاری شده و با نمود آوایی در جایگاه مشخص‌گر

گروه فعل پوسته‌ای باقی می‌ماند. بنابراین در این اشتقاق، بین هسته زمان و مفعول هنوز یک گروه حرف تعریف (با هسته واژه بست) با نمود آوایی وجود دارد که در ایجاد تطابق بین هسته زمان و مفعول تداخل می‌کند. این نوع اختلال به تداخل ناقص^{۱۳} در برنامه کمینه گرا معروف است. بر اساس این شرط موضعی، اگر بین یک هسته و یک گروه اسمی (هدف)، گروه اسمی دیگری با مشخصه‌های فای وجود داشته باشد ولو اینکه این مشخصه‌ها خود غیرفعال باشند (ناقص)، تطابق بین آن هسته و آن گروه اسمی (هدف) مختل می‌شود.

بنابراین، اگرچه واژه بست خود حالت ذاتی کُنایی / غیرفاعلی از فعل دریافت کرده است و مشخصه‌های فای آن برای تطابق با هسته زمان غیرفعال شده‌اند اما بر سر راه هسته زمان و مفعول همچنان تداخل ایجاد می‌کند. در صورت عدم تطابق هسته زمان با مفعول، مشخصه‌های فای هسته زمان صورت پیش فرض (سوم شخص مفرد) با نمود آوایی تهی به خود می‌گیرند. نتیجه اینکه، در ساخت کُنایی زبان‌هایی که فاعل متعدی با واژه بست غیرفاعلی مضاعف سازی می‌شود فعل وند / شناسه مطابقه (با مفعول) نمی‌پذیرد زیرا اصولاً امکان مطابقه‌ای وجود ندارد. خلاصه مطلب اینکه، تقابل وند و واژه بست در الگوی‌های ساخت کُنایی در زبان‌های ایرانی برآیند تعامل ساز و کارها و فرآیندهای مستقل نظام صوری / نحوی این زبان‌ها است.

۵. نتیجه

در این مقاله، به بررسی نظری دو الگوی غالب کُنایی در زبان‌های ایرانی پرداخته شد. در الگوی اول، فاعل بند متعدی دارای حالت نمایی کُنایی / غیرفاعلی است و فعل متعدی در مطابقه کامل با مفعول است (که توسط وند / شناسه بر روی فعل تجلی می‌یابد). در الگوی دوم، فاعل بند متعدی توسط یک واژه بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود و فعل با مفعول مطابقه ندارد. این دو الگو را می‌توان به صورت تعمیمی توصیفی این‌گونه بیان کرد که در ساخت‌های کُنایی، واژه بست (مضاعف‌ساز) و وند (مطابقه فعلی) در توزیع تکمیلی هستند. با بدست دادن تحلیلی کمینه‌گرا از ساخت کُنایی در زبان‌های ایرانی، استدلال شد که مطابقه فعل با مفعول در الگوی اول نتیجه تطابق نحوی هسته زمان و مفعول است در حالی که نبود مطابقه فعلی در الگوی دوم به این سبب است که واژه بست مضاعف‌ساز به صورت تداخل ناقص مانع ایجاد تطابق نحوی بین هسته زمان و مفعول می‌گردد. دستاورد این پژوهش در تحلیل تنوع ساختاری الگوی کُنایی در زبان‌های عمده ایرانی را می‌توان نشانه‌ای از کفایت تبیینی ساز و کارهای مفروض در برنامه کمینه‌گرا قلمداد کرد.

^{۱۳} - defective intervention

پی‌نوشت‌ها

الف- مقاله حاضر مستخرج از طرح پژوهشی انجام شده به شماره ۴/۵۱۵۳۴ با پشتیبانی مالی معاونت پژوهشی دانشگاه کردستان است. لذا نویسنده از آن معاونت پژوهشی نهایت قدردانی و سپاسگزاری را دارد. همچنین، نویسنده از سردبیر مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی و داوران آن مجله به خاطر ارائه ملاحظات، انتقادات و پیشنهادها سازنده‌شان کمال تشکر را دارد.

ب- از آنجاییکه نگارنده این مقاله، مخاطب را آشنا با مفاهیم و اصطلاحات مورد نظر در خصوص ساخت گنایی فرض می‌کند لذا از پرداختن به بیان پیش-فرض‌های توصیفی در مورد این ساخت صرفه‌نظر می‌کند. جهت مطالعه بیشتر در خصوص ساخت گنایی در مقیاس کلان و با تمرکز بر جنبه‌های رده‌شناختی آن به دیکسون (۱۹۹۴) و مک‌گور (۲۰۰۹) و بررسی موردی آن در زبان‌های ایرانی به کریمی (۱۳۸۸؛ ۲۱۳۹۱؛ b1۳۹۱)، کلباسی (۱۳۶۷)، گرن (۲۰۰۹) و هیگ (۲۰۰۸) مراجعه شود.

ج- لازم بذکر است که در زبان‌های ایرانی گنایی، فارغ از زمان ستاک فعل، در بندهایی که فعل اصلی آنها "داشتن" و "خواستن" است همواره شاهد برقراری الگوی گنایی هستیم (برای مطالعه بیشتر در این خصوص رجوع شود به کریمی، ۱۳۸۸؛ ۲۰۱۰)

د- به لحاظ توصیفی، حالت گنایی فاعل بند متعدی در تقابل با حالت مطلق مفعول بند متعدی و فاعل بند لازم تعریف می‌شود. ذکر این نکته لازم است که بکارگیری اصطلاح رده‌شناختی "مطلق" برای حالت مشترک مفعول بند متعدی و فاعل بند لازم صرفاً جهت سهولت در ارجاع به رفتار مشترک این دو گروه اسمی می‌باشد و به لحاظ نظری از استقلال ماهیتی برخوردار نمی‌باشد. آنچه فصل مشترک حالت‌نمایی مفعول بند متعدی و فاعل بند لازم قلمداد می‌شود شیوه اعطای حالت به این دو گروه اسمی می‌باشد. فاعل بند لازم، به مانند جفت متعدی آن، همواره حالت فاعلی/بی‌نشان/مستقیم دریافت می‌کند بنابراین اگر رفتار مفعول بند متعدی را در ساخت گنایی با رفتار فاعل بند لازم همگون فرض کنیم ناگزیر باید به لحاظ نظری پذیرفت که مفعول بند متعدی نیز دارای حالت فاعلی است. در آثار زایشی، قلمداد کردن حالت "مطلق" به عنوان اصطلاحی پوششی برای حالت فاعلی مفعول بند متعدی و فاعل بند لازم امری استاندارد و مستدل است (آلدريج، ۲۰۰۸؛ لیگت، ۲۰۰۸). در بخش (۴-۱) خواهیم دید که چگونه سازوکارهای کمینه‌گرای دخیل در اشتقاق نحوی بندهای متعدی و لازم حالت‌نمایی مشترک مطلق/فاعلی را رقم می‌زنند.

ه- در این مقاله، به سبب سهولت در ارجاع به مقوله‌های نقشی در مثال‌ها از اختصارات متداول انگلیسی آنها بصورت زیر استفاده شده است:

1= First person (اول شخص), 2=Second person (دوم شخص), 3=Third person (سوم شخص), CL=Clitic (واژه‌بست), DEF=Definite (معرفه‌نما), ERG=Ergative (گنایی), F=Feminine (مؤنث), NOM=Nominative (فاعلی), OBJ=Object (مفعول), OBL=Oblique (غیرفاعلی), PL=Plural (جمع), SUBJ=Subject (فاعل), SG=Singular (مفرد).

و- داده‌های گویش‌های تاتی از اثر رضایتی کیشه‌خاله و سیزعلی پور (۱۳۸۶)، داده‌های بلوچی از اثر میردهقان و جهانگیری (۱۳۸۴)، داده‌های دشتی از اثر کریمی و هاشمی (۱۳۹۱)، داده‌های کردی شمالی از هیگ (۱۹۹۸) و داده‌های کردی مرکزی سورانی از اثر کریمی (۱۳۸۸) اقتباس گردیده‌اند.

ز- خاطر نشان می‌شود که در برنامه کمینه‌گرا آنچه متعاقب حرکت یک سازه در جایگاه زیرساختی باقی می‌ماند نسخه‌ای (گپی) از همان سازه می‌باشد که فاقد بازنمون آوایی است (چامسکی، ۱۹۹۵). از آنجاییکه اصطلاح رد، فارغ از جزئیات نظری، در مفهومی مشابه در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی (چامسکی، ۱۹۸۱) استعمال گسترده‌تری در بین زبان‌شناسان دارد لذا در این مقاله نیز بجای عبارت گپی برجای مانده از حرکت یک سازه، از اصطلاح رد استفاده می‌شود.

ح- همان‌گونه که پیشتر ذکر آن رفت نظام دستوری زبان‌های گنایی ایرانی، در زمان حال، از الگوی فاعلی-مفعولی تبعیت می‌کند. مقایسه ضمائر فاعلی و غیرفاعلی در زمان حال بندهای لازم و متعدی تصویری گویا و جالب از رفتار تقابلی این ضمائر را با جفت گذشته آن‌ها ارائه می‌دهد. داده‌های زیر از زبان کردی شمالی (کرمانجی) گویای این مطلب است:

- (i) a. æz tə də-bin-əm
I.NOM you.OBL DUR-see -1.SG
"من تو را می‌بینم."
b. tu mən də-bin-i
you.NOM I.OBL DUR-see -2.SG
"تو من را می‌بینی."
c. æz də-kæv-əm
I.NOM DUR-fall-1.SG
"من افتادم."

در بند متعدی زمان حال، فاعل حالت فاعلی و مفعول حالت غیرفاعلی دارد (مقایسه شود با مثال ۴ a)

ط- رابطه تطابق (Agree) به رابطه‌ای ساختاری/ نحوی اشاره دارد که در آن یک هسته و یک گروه اسمی مشخصه‌های خود را به اشتراک می‌گذارند. در این رابطه، هسته دسته‌ای از مشخصه‌های ارزش‌گذاری نشده دارد که توسط مشخصه‌های متناظر بر روی گروه اسمی ارزش‌گذاری می‌شوند. در مقابل هسته به گروه اسمی حالت ساختاری اعطا می‌کند. در این مفهوم تطابق با مطابقت (Agreement) تفاوت ماهوی دارد زیرا مطابقت صرفاً به تجلی آوایی/ ساختاری رابطه تطابق اشاره دارد و این دو الزاماً با هم در تناظر یک به یک نیستند.

ی- برای اختصار در ارجاع، در برنامه کمینه‌گرا، از مشخصه‌های شخص/ شمار/ جنس تحت عنوان مشخصه‌ها فای (φ) یاد می‌شود. مشخصه‌های فای بر روی گروه‌های اسمی دارای ارزش تعیین شده و تعبیرپذیر (معنادار) هستند. مثلاً گروه اسمی "دانشجو" دارای مشخصه‌های فای [شخص: ۳، شمار: مفرد، جنس: مذکر] است. در مقابل، مشخصه‌های فای روی هسته‌های نقشی همچون هسته گروه فعلی پسته‌ای و هسته زمان ارزش ذاتی ندارند و قابل تعبیر نیستند بلکه این هسته‌ها ارزش خود را در نتیجه ایجاد رابطه تطابق با یک گروه اسمی تعیین می‌کنند. مشخصه‌های فای ارزش‌گذاری شده بر روی هسته‌های نقشی معنادار نیستند بلکه صرفاً از ویژگی‌های صوری نظام زبان هستند که خود را به صورت شناسه‌های مطابقت‌نا (ساختاری) روی فعل نشان می‌دهند.

ک- کریمی (۲۰۱۲) با پی‌گرفتن منشاء افعال گذشته متعدی در زبان‌های ایرانی استدلال می‌کند که این افعال از صورت‌های صفت مفعولی در دوره‌های پیشین این زبان‌ها مشتق شده‌اند و در گذر این زبانها از رده تصریفی به تحلیلی، افعال گذشته متعدی به لحاظ مشخصه‌های نحوی هنوز ویژگی‌های اسمی/صفتی سلف خود را حفظ کرده‌اند. یکی از ویژگی‌های مقولات نحوی دارای مشخصه اسمی/صفتی عدم اعطای حالت ساختاری به متمم خود است. بنابراین این واقعیت که افعال متعدی گذشته در ساختهای کُنایی به لحاظ حالت‌بخشی به مفعول منفعل عمل می‌کنند جای تعجب ندارد.

ل- نکته قابل توجه دیگر در خصوص فرضیه گروه حرف تعریف بزرگ این است که ساختار گسترده‌تر گروه حرف تعریف قادر به تبیین حضور همزمان حرف تعریف و سازه مالک در گروه‌های اسمی زبان‌های ایرانی است. در زبان‌هایی همچون زبان انگلیسی مالک و حرف تعریف همزمان در یک گروه اسمی نمی‌توانند حضور داشته باشند و این توزیع تکمیلی این‌گونه تعبیر می‌شود که اصولاً حرف تعریف و عنصر ملکیت نما (s-) در زبان انگلیسی در جایگاه هسته حرف تعریف قرار دارند لذا حضور هر دو در یک گروه حرف تعریف غیردستوری است (John's book/*John's the book). ساختار کلاسیک گروه حرف تعریف به‌خوبی از عهده تبیین توزیع تکمیلی حرف تعریف و عنصر ملکیت نما در زبان‌های همچون انگلیسی برمی‌آید. این درحالی است که این دو عنصر همزمان در یک گروه اسمی در زبان‌های ایرانی مشاهده می‌شوند. مثال زیر نمونه‌ای از کردی مرکزی (سورانی) است:

i) kteb-æka-yan
book-DEF-CL.3.PL.OBL
"کتابشان"

فرضیه گروه اسمی بزرگ به‌خوبی از عهده تبیین باهم‌آیی عنصر معرفه نما و مالک (که واژه بستی غیرفاعلی است) بر می‌آید. در این فرضیه، عنصر معرفه نما در هسته حرف تعریف پایین و واژه بست مالک در هسته حرف تعریف بالا وارد اشتقاق می‌شود.

کتابنامه

- کلباسی، ایران (۱۳۶۷). ارگتیو در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی. *مجله زبان‌شناسی*، ۱۰، ۸۷-۷۰.
- کریمی، یادگار (۱۳۸۸). ساخت کُنایی: منشاء و ماهیت آن. پایان‌نامه دکتری. دانشگاه علامه طباطبایی.
- کریمی، یادگار (a) (۱۳۹۱). تحلیل نحوی ساخت کُنایی برپایه شواهدی از زبان کردی. *زبان‌پژوهی*، ۷، ۲۱۰-۱۷۷.
- کریمی، یادگار (b) (۱۳۹۱). بازبینی حالت مطلق در ساخت کُنایی (ارگتیو). *پژوهش‌های زبانی*، ۲، ۱۱۳-۹۵.
- کریمی، یادگار و معصومه هاشمی (۱۳۹۱). ساخت کُنایی در گویش دشتی. *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، ۴، ۳۶-۱۳.
- رضاییتی کیشه خاله، محرم و جهان‌دوست سبزعلی پور (۱۳۸۶). ساخت ارگتیو در گویش تاتی خلخال. *مجله ادب پژوهی*، ۱، ۸۹-۱۰۶.

میردهقان، مهین‌ناز و نادر جهانگیری (۱۳۸۴). ساخت کنایی دو جزیی در زبان‌های هندی/ اردو، پشتو و بلوچی. *مجله علوم انسانی تربیت مدرس*، ۱۲(۳)، ۹۳-۱۲۲.

- Aldridge, E. (2008). Minimalist analysis of ergativity. *Sophia Linguistica* 55, 123-142.
- Anagnostopoulou, E. (2006). Clitic doubling. In Martin, E. & van Riemsdijk, H. (Eds.), *The Blackwell Companion to Syntax*, 519-581. Malden, MA: Blackwell.
- Baker, M. C. (2012). On the relationship of object agreement and accusative case: Evidence from Amharic. *Linguistic Inquiry*. 43, 255-274.
- Chomsky, N. (1986). *Knowledge of Language: Its Nature, Origin and Use*. New York: Praeger
- _____. (2000). Minimalist inquiries: the framework. In Martin, R., Michaels, D. & Uriagereka, J. (Eds.), *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik*, 89-155. Cambridge, MA: MIT Press.
- _____. (2001). Derivation by phase. In Kenstowicz, M. (Ed.), *Ken Hale: A Life in Language* 355-426, Cambridge, MA: MIT Press.
- _____. (2008). On phases. In Freidin, R., Otero, C. & Zubizarreta, M-L. (Eds.), *Foundational Issues in Linguistic Theory* 133-166, Cambridge, MA: MIT Press
- Dixon, R.M.W. (1994). *Ergativity*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Haig, G. (1998). On the interaction of morphological and syntactic ergativity: Lessons from Kurdish. *Lingua* 105, 149-173.
- _____. (2008). *Alignment Change in Iranian Languages: a Construction Grammar Approach*. New York: Mouton de Gruyter.
- Holmberg, A & Odden, D. (2004). Ergativity and role-marking in Hawrami. Paper presented at Syntax of the world's languages (SWL 1), Leipzig, Germany.
- Karimi, Y. (2010). Unaccusative transitives and the Person-Case Constraint effects in Kurdish. *Lingua* 120, 693-716.
- _____. (2012). The evolution of ergativity in Iranian languages. *Acta Linguistica Asiatica* 2:1, 23-44.
- _____. (2013). Extending Defective Intervention Effects. *The Linguistic Review* 30:1, 51-75.
- Korn, A. (2009). The Ergative System in Balochi from a Typological Perspective. *Iranian Journal of Applied Language Studies* 1, 43-79.
- Kramer, R. (to appear). Clitic Doubling or Object Agreement: The View from Amharic. *Natural Language and Linguistic Theory*. online draft URL: <http://ling.auf.net/lingbuzz/001406>
- Legate, J. (2008). Morphological and abstract case. *Linguistic Inquiry* 39, 55-101.
- Mahajan, A. (1994). The ergativity parameter: have-be alternation. In Proceedings of NELS 24, ed. González, M., 317-331. GLSA, University of Massachusetts, Amherst.
- McGregor, W B. (2009). Typology of ergativity. *Language and Linguistics Compass* 3:1, 480-508.
- Preminger, O. (2009). Breaking Agreements: Distinguishing Agreement and clitic-doubling by their failures. *Linguistic Inquiry*, 40, 619-666.
- Super, M. (1988). The Role of Agreement in Clitic-Doubled Constructions. *Natural Language and Linguistic Theory* 5, 391- 434.
- Uriagereka, J. (1995). Aspects of the Syntax of Clitic Placement in Western Romance. *Linguistic Inquiry* 26, 79-124.
- Woolford, E. (2006). Lexical Case, Inherent Case, and Argument Structure. *Linguistic Inquiry* 37, 111-130.